

کتابخانه سخن

سخن در باب «خزان و بهار»

محمد شریف بن شمس الدین محمد شیرازی، متخلص به «کاشف شیرازی»

دکتر محمد حسین خسروان

اشاره:

محمد شریف بن شمس الدین محمد شیرازی، متخلص به «کاشف» از شعرا و نویسندگان خوش قریحه قرن یازدهم هجری است. آثار «کاشف» از مضمون یابی و صنعت سازی خاص آن دوران بی بهره نیست. در جستاری که از پی می آید، نویسنده، با اشاره‌ای مختصر به زندگی «کاشف» نوع اندیشه و شعر او را بررسی می کند. محور عمده بحث این نوشتار، کاوش در کتابی به نام «خزان و بهار»، اثر «کاشف» است، که به وسیله نویسنده تصحیح شده و آماده عرضه می باشد.

رخ معرفت ز آب و رنگ سخن
فرورد چو از خنده گل چمن

کاشف، سعدی روزگار خود است. اگر سعدی گفته است: «این گلستان همیشه خوش باشد»، «خزان و بهار» کاشف نیز «بهار» است که «خزان» ندارد. نظم و نثرش چون شیر و شکر، چنان درهم آمیخته است که هر صاحب ذوقی را به وجد می آورد و به نویسنده کتاب آفرین می گوید و درود می فرستد.

والدین کاشف، شیرازی اند که مدتی در آن شهر زیسته سپس راهی کر بلا شده اند. کاشف در سال ۱۰۰۳ در آن خاک پاک متولد شد. سه ساله بود که خانواده اش از کر بلا به اصفهان می روند. پس از گذشت دو سال راهی مشهد می شوند و هفت ماه در کنار مرقد مطهر امام رضا (ع) اقامت می گزینند. سپس به اصفهان بازمی گردند. پس از بیست سال در سال ۱۰۳۵ از نعمت سایه پرمهر پدر محروم می شود. پدری که سبب شد پسرش در علوم دینی، نحو، منطق، کلام، نظم و نثر توانا شود و آثار عدیده‌ای از خود برجای گذارد. از آثار او: لیلی و مجنون، هفت بیکر، عباس نامه و غزلیات، قصاید، رباعیات، قطعات، ترکیب بند و ترجیع بند، به نظم و سراج المیز، در مکنون، توس باطن و منشآت را به نثر می توان نام برد. این شاعر و نویسنده توانا با آثار گران بهایی که از خود بر جای گذاشته است،

با تواضع تمام، چنین می گوید: «هنوز در ترکیبات معانی خامم و از آتش تند چهل، خام سوز.»

محمد شریف کاشف مدت پانزده سال در شهرری به شغل «قضا» مشغول بوده است اما، او انسانی شریف بوده و این گونه شغل ها و مقام ها او را به خود مشغول نمی کرده است. در رباعی زیبایی می گوید:

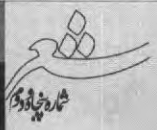
با این همه رستمی ز میدان ماندی
از راه فتادی و ز جولان ماندی
بی درد برای غارت دانه حرص
چون مور به زیر پای پیلان ماندی

کاشف، برادری از خود کوچک تر داشته که در هند زندگی می کرده است. از قراین چنین برمی آید که این برادر در هندوستان طرفدارانی داشته که با آثار کاشف انس داشته اند. از اسماعیل می خواهند که از برادرش تقاضا کند تا اثری تازه به وجود آورد، که طرفدارانش بهره ای ببرند. اسماعیل، نامه ای می نویسد و تقاضای دوستانش را یادآور می شود.

باید دانست که قرن یازدهم هجری، قرنی است که غالب مردم هندوستان به زبان فارسی سخن می گفته اند و دهها نویسنده و شاعر به زبان فارسی، آثار گران قدری خلق کرده اند؛ چون بیدل دهلوی و غالب دهلوی ... دلیل این مهم آن است که صفویان، به شعر و شاعری چندان توجه نداشته اند و در عوض گورکانیان فارسی زبان، در هند به شعر و ادب فارسی عشق می ورزیدند؛ در نتیجه، هند مرکز ادب و شعر پارسی و کعبه آمال شاعران پارسی گوی شد. صائب در این باره چنین می گوید:

هم چو عزم سفر هند که در هر دل هست
رقص سودای تو در هیچ سری نیست که نیست
کاشف با وجود کهولت سن تقاضای برادر را قبول می کند.

منم پیر محروم از ملک و مال
ز سرمایه دارم همین نقد سال
کنون آیدم کنج عزلت به کار
کمان را کند قد خم، چله دار
روزی نظرش به کتاب «فرج بعد از شدت» می افتد که موضوعاتی پسندیده دارد ولی، «حسامی بود از نیام فصاحت و شاهدی برهنه از لئام ملاحات»



برخی از حکایات کتاب را دست‌مایه قرار می‌دهد و این اثر ارزنده را که دارای مقدمه و چهارده اساس و خاتمه است تألیف می‌کند، در پایان چنین می‌نویسد:

«قلم طاووس خرام به نگارش این نقش بدیع که همواره بوقلمونی پیشه نمود، در تاریخ ستین و الف (۱۰۶۰) من‌الهیجره از قوت جولان چون اسب چوبین بازمانده، و هوالمؤید.»

به تاریخ وی گفت رأی رزین

که باید «خزان و بهار» این چنین

از سال وفات کاشف، سندی در دست نداریم.

این کتاب بر چهارده اساس به شرح ذیل تدوین و نگارش یافته است: صبر، رحم، ادب، طهارت، عبادت، لطف، یقین، حلم، قناعت، نصرت، مروت، سخاوت، کرامت، هدایت.

پس از تعریف هر یک از موضوعات اساس، حکایات نغز و عجیب و پندآموز آورده که با توانمندی قلم، چنان خواننده را جذب می‌کند که تا حکایت را به پایان نرساند کتاب را به زمین نمی‌گذارد.

مؤلف، برخی از حکایات‌ها را از کتاب «فرج بعد از شدت» گرفته، از آن جمله: قصه فضل‌بن ربیع، قصه ملک شاه سلجوقی با قیصر روم، قصه محتشم‌زاده بغدادی، قصه عدل سلطان محمود غزنوی، حکایت صحبت مرد ندیم با دزد کریم، حکایت آل برمک، حکایت مأمون خلیفه، حکایت تاجر خراسانی، حکایت ابوالقاسم بصری، حکایت امیراسماعیل سامانی و حکایت عنصری شاعر.

کتاب «فرج بعد از شدت»، اثر مُحَسِّن، فرزند علی‌بن محمد بن داوود تنوخی مشهور به قاضی تنوخی، از کتب برگزیده و مشهور زبان عربی و میراثی گران‌مایه از عصر ترقی و تمدن و معارف اسلامی است، مؤلف داستان‌هایی از وقایع عهد خلفای اموی و عباسی و غیره جمع‌آوری کرده و هر چه برای تسکین آلام رنج‌دیدگان سودمند یافته به رشته تحریر درآورده است. داستان‌ها را با الفاظ شیرین زینت داده و با آیات و احادیث استحکام بخشیده است.

مترجم این کتاب در قرن هفتم، شخصی به نام حسین بن سعد مویدی دهستانی است که آن را به نثر ساده و خواندنی برگردانده است.

محمد شریف، قاضی روشن ضمیر

آغاز فعالیت نوشتاری کاشف، این شاعر و نویسنده روشن ضمیر، با توحیدیه است که با عباراتی نغز درباره آفرینش انسان می‌گوید: «ذات کامل، انسان را از وحشت‌سرای رحم، در دامن دایه رحمت پرورش داده و در یتیم‌عمانی را از زندان صدف بر کرسی عز و شرف نشاندند است.» نظم و نثر و آیه و حدیث را در کنار هم، چنان قرار می‌دهد که گویی هنرمند باذوقی، جام مرضعی را به بهترین شکل می‌آراید و جلوه‌گر می‌کند. این خداوند است که:

ز تشریف او لاله گلگون قباست

به لطفش بود سرو را پشت‌راست

چمن را دهد که به گل اختصاص

خزان را کند گاه میرقصاص

با شیوه مرضیه‌ای که دارد، پس از توحیدیه، به نعت رسول (ص) می‌پردازد که خداوند درباره‌اش فرموده است: لَوْلَا كَلِمَا خَلَقْتَ الْاَفْلاَك. اگر سعدی گفته است: «شَفِيعُ مَطَاعُ نَبِيِّ كَرِيمٍ» کاشف سروده است:

بهین بشر خاتم انبیا

شفیع گنه‌پیشگان در جزا

درستی از او یافت رکن جهان

چو از مومیایی به تن استخوان

محمد شریف، مسلمانی است شیعه‌مذهب، پس از توحیدیه و نعت رسول (ص) به منقبت علی (ع) می‌پردازد و می‌گوید: «چون علی عالی‌قدر امیر منیر بر خلافت قدم گذاشت و بیان بلاغت بنیان فَكَشَفْنَا عَنْكَ غَطَاتِكَ قَبَضَ كَ يَوْمَ الْحَدِيدِ مشیر است...» پس از توصیفات طولانی درباره اسدالله غالب، علی‌بن ابی‌طالب، نظم را چاشنی نثر می‌کند و می‌گوید:

به ذکرش شب و روز سیل روان

به بانگ بلند است اوراد خوان

دهد خط هر موج بر روی آب

ز آیات فضلش نشان باب‌باب

رهش بر تصور نشد منتها

گره زد به هم گرچه اندیشه‌ها

پس از این مقدمات خود را مخاطب قرار می‌دهد و می‌گوید:

باید سخت به جای باشد

خود هرزه‌درا، درای باشد

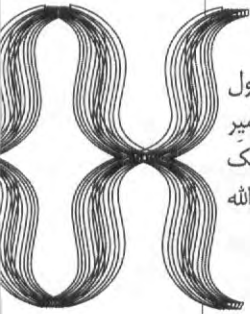
باید چو سحاب در بریزی

غربال نه‌ای که خاک بیزی

پس از اینکه درباره علی (ع) داد سخن می‌دهد که «علی کلام الله» با توجه به مذهب خود و احترام چهارده معصوم، علیهم السلام، چهارده حرف برمی‌گزیند و آن‌ها را چنین برمی‌شمارد: «ص» بر صبر، «ر» بر رحم، «الف» بر ادب، «ط» بر طهارت، «ع» بر عبادت، «ل» بر لطف، «ی» بر یقین، «ح» بر حلم، «ق» بر قناعت، «ن» بر نصرت، «م» بر مروت، «س» بر سخاوت، «ک» بر کرامت و «ه» بر هدایت که بر صفات آن امام همام دلالت دارد.

کاشف بر علوم زمان خود به‌خصوص علوم دینی و قرآن و حدیث تسلط کامل داشته است. آنجا که از صبر علی (ع) سخن می‌گوید، از قرآن کمک می‌گیرد و این آیه شریفه را پشتوانه سخن خود می‌کند که: وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلٰی حُبِّهِ مَسْكِينًا وَ يَتِيْمًا وَ اَسِيْرًا وَ ناطق است بر اینکه در لیالی ثلاثه آن صبور شکوره، رایحه مشکین صوم را به آب خالص آمیخت و دل مسکین و یتیم و اسیر را به آتش جوع نسوخت.

کاشف به منظور بیان آنچه در درون دارد، راه دشوار نثر مصنوع را برگزیده است. آنجا که در مورد «رحم» علی (ع) سخن می‌گوید که در ایام حیات چگونه زیسته است و اکنون که از دنیا رفته چه شده، به این‌گونه عبارات بسنده نمی‌کند که او در لحد جای دادند و مطلب تمام شد! بلکه چنین داد سخن می‌دهد: «آن در یمین را در صدف لحد جای دادند و بهر دفع صداع مصیبت، صندل جوهر خاک بر جبین سودند.» سپس با عبارات نغز ولی



پیچیده و مصنوع موضوع را ادامه می‌دهد که هنگام بازگشت و عبور از مسجد، نایبانی می‌بینند که سخت زار و نزار است و ناله می‌کند. علت را می‌پرسند این گونه جواب می‌دهد: «بیداردلی در شام و سحر به شیوه تیمار من بیمار می‌پرداخت؛ و شهد محبت و بذل دینار کام مرا شیرین می‌ساخت؛ اکنون سه روز است که آن همای اوج عطوفت، سایه دولت از سرم باز گرفته، نمی‌دانم که در قاف انزوا با عنقا همنشین گشته؟ یا از محک دیده چون اکسیر کیمیا پنهان گردیده.» از وی می‌پرسند آن شخص نامش چیست؟ در جواب می‌گوید: هر بار که سؤال می‌کردم جواب می‌داد که به نام من چه کار دارید؟

کاشف شاعر و نویسنده‌ای توانا و مردی «ملا» بوده است. در زمینه‌های مختلف دارای اطلاعات خوبی است. به عبارات ذیل توجه کنید. آنجا که می‌خواهد کتاب را به پایان برساند با چه زیبایی از آیات استفاده کرده است. آیات بار معنی را به دوش می‌کشند، یعنی فارسی و عربی چون شیر و شکر درهم آمیخته است؛ البته همه جا چنین نیست گاه آیات برای پشتوانه کلام است.

«خداوند، از شجره طور هدایت عصای هی عَصَا آتَوْنَا عَلَیْهَا بِدَسْتِمْ دِه تَا ز بَیْمِ فِی سَلْسَلَهٗ ذَرَعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْأَلْکَوه. الهی از دارالشفای عنایت شربت و اِذَا مَرَضْتُ فَهَوَّ یَشْفِیْنِ بِه کامم ریز تا از خمار لَیْسَ لَهُمْ اِلَّا مِنْ غَسَلِیْنِ اَسُوْدَهٗ بَنَشِیْمِ. نفس ضحاک سرشتم که همیشه از آسیب دو ازدها صَوْلَتِ اِذْ یَلْتَقِیْ یَتَكَفَى الْمُتَحِیَّانِ عَنِ الِیْمِیْنِ وَ عَنِ الشَّمَالِ مَقِیْدٌ دَرِ سِرْ کُوب رنج است در پناه فقروا الی الله برات آزادی‌اش ده. تو دانی که از راه صواب بازمانده‌ام، و به قدم‌فرسای در طریق خطا معترفم. عِذْرٌ وَ اَعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ اِلَیْ خُرُوجٍ مِنْ سَبِیْلِ اِزْ مَنْ دَرِیْذِیْر. از کیفیت شهد توفیق غافلیم و نایبانی خود را در شراب‌خانه تحقیق قایلیم؛ در عرصه یَوْمِ الْقِیَامَهٗ اَعْمٰی بَرِ مَنْ بَخْشَای.»

اشعار نیز چنین است. حدود پانصد بیت در این اثر ارزنده خواندنی آمده است؛ جز دو بیت که از امیر خسرو دهلوی آورده شده است، بقیه سروده خودش می‌باشد، که سعدی‌وار نظم و نثر را درهم آمیخته است.

غالب ابیات برای زینت آمده است و گاه بار معنی را به همراه دارد. برخی ابیات بسیار نغز است، از آن جمله:

بهین بشر خاتم انبیا

شفیع گنه‌پیشگان در جزا

○ گشتیم چون نسیم سرایای این چمن

یک گل نیافتیم در این گلشن آشنا

که یادآور این ابیات مولوی است:

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر

کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

گفتند یافت می‌نشود، جسته‌ایم ما

گفت، آنکه یافت می‌نشود، آنم آرزوست

○

بوی گل گر نکند راه‌نمایی به چمن

مرغ دل خسته چه داند ره گلزار کجاست؟

○

آزرده مشو رفت گرت مال ز دست

کاین شیشه بسی درست گردید و شکست ○

همت چو هست باک ز بذل قلیل نیست

ابری که قطرهریز فشانند بخیل نیست

گاه از صنعت «پی‌آوری» بهره گرفته که بر لطف کلام می‌افزاید:

حکم نافذ، جاه عالی، ملک افزون، دین قوی

تیغ بَرّ، جام رنگین، لطف عام و خشم سخت

گاه کلمات را به صورت معطوف می‌آورد که هیمنه‌ای به کلام می‌بخشد:

حکم و جان و ملک و دین و تیغ و جام و لطف و خشم

باد دایم راست ای روشن‌دل بیداریخت

که یادآور شیوه سعدی است که سروده است:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

اگر نثر کاشف مصنوع و پیچیده است، شعرش روان و همه‌کس فهم

می‌باشد، به حدی که گاه حالت محاوره پیدا می‌کند.

باید سخت به جای باشد

خود هرزه در، درای باشد

○

نیک و بد نقش روزگار بود

هرچه کردیم یادگار بود

○

هرکار خراب از تو آباد

در بند تو بسته به که آزاد

دامنه اطلاعات:

نویسنده در زمینه‌های مختلف اطلاعات گسترده‌ای داشته و هنرمندانه از آن‌ها استفاده کرده است. اگر «سرمه» به خورد کسی بدهند صدایش می‌گیرد و نمی‌تواند سخن بگوید. کاشف از موضوع این گونه استفاده کرده است. «سرمه در حلق بلال خیال ریختن.»

برای ماده تاریخ ساختن از «حساب‌جمل» استفاده می‌کنند. به عنوان مثال وقتی حکومت ایران در عهد مظفرالدین شاه از استبداد به مشروطه تبدیل شده، شخص باذوقی این عبارت را ساخت «عدل مظفر» که با حساب‌جمل برابر است با ۱۳۳۴ هـ. ق یعنی سالی که این فرمان صادر شده است^۲ و کاشف از این شیوه نیز گاه استفاده کرده است.

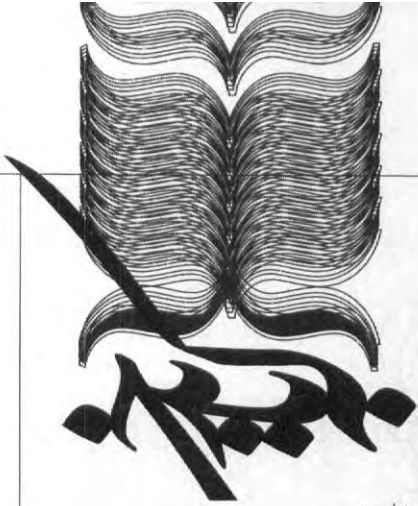
در گذشته برای رفع و دفع «سردرد» چوب صندل می‌سوزانده‌اند، کاشف چنین گفته است: «بهر دفع صداع مصیبت صندل جوهر خاک بر جبین سودند.»

حال دقت کنید که از مهره‌های شطرنج چگونه استفاده کرده است: «از این مقوله سربازان ... پس شاه هم آن حریفان بدقمار را به شطرنجی عرصه تدبیر سپرد، خواجه آن‌ها را پیاده می‌دوانید وزیر خوش‌تقریر از اسب به شیب آمده، رخ بر پای شاه مالید.»

استفاده از آرایه‌ها:

کاشف از آرایه‌های کلام نیز بی‌بهره نبوده است. به پاره‌ای از آن‌ها توجه کنید:





مراعات النظير: «احرام ردای شوق، بر دوش همت بسته و عزم حج بیت‌الله الحرام و به سعی کمند تألیف طواف آن طوایف چشمه زمزم ...» (احرام، حج، بیت‌الله الحرام، سعی، طواف، زمزم).

«عود دل را چون دف بر آتش حزن هشته، نفیر ناله در هر کوچه و برزن، قانون اهل شیون ساز کرد.» (عود، دف، نفیر، قانون، ساز)

«به بحر قیرگون درآمد چتر بادبان مدعا بر سر کشتی ایشان چون بال هما سایه اندازد. پس در آن بندر قبل از آن به کشتی درآیند.» (بحر، بادبان، کشتی، بندر)

«هوادر غنچه لب را به باد نفس پژمرده مسازید که بهار مدعا بر شاخسار اقبال گل کرده در جوئیار امید سنبل عشرت سرسبز گردیده.» (غنچه، پژمرده، بهار، شاخسار، گل، جوئیار، سرسبز)

مقصود از بیان این نمونه‌ها آن است که تا حدی هنر کاشف در نویسندگی آشکار گردد. که اندیشه و خیالش چگونه قلم را به حرکت می‌آورد است. لب و دهان چون غنچه است، هوادارش باشد که به باد نفس پژمرده نشود. مدعا و آرزو چون بهار است که اقبال بر شاخسار آن گل کرده است. امید و آرزو چون گل و سنبل است که در جوئیار عشرت سرسبز گردیده.

تجانس: کلمات و عباراتی که به نحوی با هم تجانس دارد در کلام کاشف بسیار فراوان است که در ادب فارسی کم‌نظیر است. باز به منظور نشان دادن قدرت و سلطه وی بر زبان و ادب فارسی نمونه‌هایی ذکر می‌کنیم: غل و غل، تُرک و تُرک، مسلح و مسلخ، خرق و حرق، خرف و خزف، شکفت و شگفت، فرج و فرج، فرج و حرج. «بنای قصر شکوه قیصر را قصیر تصور کرد از قصور حزم.» «فایض رابض هر شارع و سوق، سوق می‌داد.» «اگر سر سودا داری و رگ سودا موی دماغت نیست.» «نگارخانه خط نسخ که قلم نسخ بر جمیع نسخ و صحف کشیده.» «به عزم عود، عود دل ...»

تلمیح: کسی که «خزان و بهار» را می‌خواند باید اطلاعات فراوانی داشته باشد. درست است که نثر مصنوع است و مطالب به اطباء می‌گراید تا نویسنده بتواند هنر خود را آشکار کند.

آنجا که اشارهای به آیه‌ای یا حکایتی یا نام کسی آورده است باید دانست که داستان یوسف چگونه بوده است، در کنعان چه گذشته است، بیت‌الاحزان کدام است و چرا بیت‌الاحزان گفته‌اند و صبر یعقوب چون صبر ایوب است. باید سرگذشت ایوب و یعقوب را دانست.

کاشف چنین گفته است: «ای عزیز! اگر مرد بازاری این یوسف صلاهی زلیخا لقای، زود بشتاب، والا در کنعان احزان با یعقوب حرمان صبر ایوب پیش گیر.»

به این اشارت نیز توجه کنید: «از گنج خسروی چیزی کم نگردد.» «خضر راهش از عزل بیابان در خاک مال است.» «هدهد فرخنده پیامش از غراب دهشت در وحشت.» ید بیضا، نمرود اوج نحوت، ابراهیم خلیل سیرت، قصر خورنق ...

سیاقه الاعداد: به یک نمونه بسنده می‌کنیم. که در عبارتی از «ده» تا «یک» را چگونه به رشته کشیده است: «آن ده تن را اگر نه کرسی فلک زیر پا گذارند که به ایام هفته تا عیش را در شش جهت عالم به پای مردی پنجه حواس این چهار تن جز در خواب نبینند. اکنون این چهار تن سه تیر جهد را بر کمان همت بسته دو پای در یک کفش دارند.»

پی‌آوری: از این صنعت نیز گاه به خوبی استفاده کرده است. از آن جمله می‌باشد: «فیضان عقل و جنون، لطف و غضب و کبر و مذلت و رحم و جور

و محبت و عداوت و جور و بخل.»
نثر منظوم: برخی از عبارات دارای وزن عروضی می‌باشد چون: «در میان پنبه‌اش دیدم نهان.» «کلیل تاج سرکش.» «هدهد وحشت پیام.» «هدهد چو شرح حال را.» «همچو من ضرغام خون آشام شیر.» «بهر دیده در دنیا.» «عالم کون و فساد، چون ارم ذات‌العماد.»

لغات و تعبیرات مشکل، در این اثر مصنوع فراوان است، تا آنجا که معنی خیلی از آن‌ها برای اهل فن هم دشوار است و باید به فرهنگ لغت مراجعه کرد. چون: بلسان، منهل، عاتیه، اجامیش، مرقات، شردمه، طافحه، اصطبار، تلهب، پر کال و ...

شیوه کتابت: خط شکسته نستعلیق است تا آنجا که گاه خواندن مطالب بسیار مشکل است. گاه به جای «و» «ت» یا ضمه آمده است، چون: «لطف احسان مترادف‌اند» به جای «لطف و احسان مترادف‌اند.» «اتلاف مال نفس» به جای «اتلاف مال و نفس.»

گاه به جای کسره «ی» آورده است: «به شرطی وصول اثر = به شرط وصول اثر، پیام‌گذاری خلیفه = پیام‌گذار خلیفه» گاه عکس آنچه گفته شد عمل شده است یعنی کسره به جای «ی» می‌باشد.

گاه فعل اول همراه شناسه است و در فعل دوم شناسه حذف شده است: «به گریه درآمدم گفت بلی منم» به جای «گفتم منم.»

گاه «ب» به جای «پ» و بالعکس به کار رفته است: «پی‌زاد و راحله» به جای: بی‌زاد و راحله؛ بی‌شرکت غیر، به جای بی‌شرکت غیر.

گاه حرف «آ» در وسط کلمه با مد آمده است: «مال، اقبال، گاه دو کلمه را متصل نوشته که خواندن را مشکل کرده است: طلب‌داشت = طلب داشت، داخلشد = داخل شد. مرغزار = مرغزار، بدینولایت = بدین ولایت.



پی‌نوشت

۱. این اثر ارزنده با همکاری دوست ارجمندم، جناب آقای دکتر اشرف‌زاده با چهار نسخه مقابله شده و آماده چاپ است.

۲. طرز استفاده از حروف ابجدی چنین است:

یکان یکان شمر ابجد حروف تا حطی چنان که از کلمن عشر عشر تا سغفص پس آن که از قرشت تا ضطخ شمر صدصد دل از حسابا جمله شد خلاص مستقربل

